

آسیب‌شناسی اجرای احکام علیه اشخاص حقوقی عمومی در نظام حقوقی ایران

رضا شهبازی راد^۱

چکیده

در مسیر اجرای احکام صادره در دیوان عدالت اداری به عنوان مرجع عام رسیدگی‌کننده به دعاوی با ماهیت اداری و همچنین محاکم عمومی دادگستری که در مواردی صلاحیت رسیدگی به دعاوی با ماهیت اداری را پیدا کرده‌اند، علل و عواملی وجود داشته که اسباب اجرای نامطلوب احکام مزبور را فراهم کرده است. بخشی از این علل مربوط به نقص خود قانون و در نهایت قسمتی از آن مربوط به مواردی بوده که نه تنها ارتباطی به نواقص قانونی و عدم پیش‌بینی نداشته، بلکه حتی با وجود داشتن قانون واضح در آن زمینه، مسأله اجرای احکام علیه اشخاص حقوقی عمومی باز به دلیل عدم حسن نیت مقامات عمومی مبنی بر اجرای حکم با مشکل روبرو شده است. در نهایت می‌توان اذعان داشت که مسائل و مشکلات اجرای احکام علیه اشخاص حقوقی عمومی در نظام حقوقی ایران، معلول یک یا چند عامل نبوده، بلکه معطوف به مجموعه‌ای از علل و عوامل است که مناسب به نظر می‌رسد از طریق اصلاح قوانین مقرر شده در این زمینه و فراهم ساختن بسترهای مناسب فرهنگی-اجتماعی احترام به قانون، برای مسأله اجرای موثر و مطلوب احکام علیه اشخاص حقوقی عمومی تدابیری اندیشیده شود.

واژگان کلیدی: اجرای احکام، اشخاص حقوقی عمومی، دیوان عدالت اداری، نظام دادرسی اداری، موانع اجرای احکام.

^۱ دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب

مقدمه

براساس اصل ۳۴ قانون اساسی مبنی بر در نظر گرفتن حق دادخواهی به عنوان حق مسلم هر فرد و همچنین اصل ۱۵۹ قانون اساسی، در محاکم عمومی دادگستری اقامه نمود. البته باید توجه داشت در دعاوی با ماهیت اداری اصل بر صلاحیت دیوان عدالت اداری بوده و صلاحیت محاکم عمومی دادگستری جنبه استثناء دارد. مع الوصف از آنجایی که در دعاوی با ماهیت اداری همواره یکی از اشخاص مقامات عمومی می‌باشند به دلیل برخورداری اشخاص مزبور از قدرت عمومی، طبیعتاً آنجایی که رأی مراجع مزبور علیه این اشخاص می‌بایست اجراء شود، ممکن است روند اجرای احکام با مشکل و اختلالاتی مواجه شود.

مفهوم اجرای احکام

اجراء در لغت به معنی راندن، روان ساختن، جاری کردن، انجام دادن و به جریان انداختن و اقدام به اعمالی برای به مرحله درآوردن حکم قضایی است (بهرامی، ۱۳۹۲: ۷). حکم در لغت به معنی استحکام، اتقان و نفوذناپذیری می‌باشد، رأی قاضی را نیز حکم نامیده‌اند چراکه اگرچه فی‌الذمه محکم نیست، ولی جایگاه قانونی قاضی چنان رفعتی دارد که رأی او به آسانی قابل نقض نیست و همه به پذیرش حکم وی ملزم هستند (خلیلی، ۱۳۹۰: ۱۰۴). اجرای احکام به عنوان آخرین مرحله دادرسی محسوب می‌گردد، چرا که در این مرحله است که محکوم‌له به خواسته خود می‌رسد و نتیجه دادخواهی خود را مشاهده می‌کند.

اجراء، را در اصطلاح بکار بردن قانون یا بکار بستن احکام دادگاه‌ها یا مراجع رسیدگی اداری یا اسناد رسمی گویند

در بین مراجع نظارت و کنترل بر اعمال اداری اشخاص حقوقی حقوق عمومی که چه بصورت داخلی و چه بصورت خارجی عهده‌دار امر نظارت و کنترل هستند شاید بتوان دیوان عدالت اداری را بعنوان تنها مرجع قضایی در ایران یاد کرد که قابلیت این را دارد تا از خروج مراجع عمومی از دایره قانون و حدود اختیاراتشان که موجب قانون تعیین شده است به نحو مؤثری جلوگیری کند و از آنچه که مجلس در مقام نمادی از اراده ملت انشاء نموده است صیانت کند. هرچند که کنترل قضایی دیوان عدالت اداری بر مبنای اصول ۱۷۰ و ۱۷۳ قانون اساسی، جنبه عام ندارد و دایره شمول آن شامل همه نهادهای حکومتی و غیرحکومتی را در بر نمی‌گیرد و با وجود جریانی که همواره سعی در کوچک کردن دایره شمول کنترل قضایی توسط این مرجع دارد، در عمل دیوان عدالت اداری در چهارچوب صلاحیت‌های قانونی در نظر گرفته شده برای این مرجع عالی قضایی برای حفظ و احقاق حقوق مردم، همچنان به پیش می‌رود و عهده‌دار امر رسیدگی به شکایت مردم نسبت به مأمورین یا واحدها یا آئین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها می‌باشد، اما در این مسیر علل و عواملی وجود دارد که موجب تأخیر در اجرای آراء صادره از دیوان شده و این تأخیر تا به آنجا پیش می‌رود و طولانی می‌شود که بعضاً می‌توان از آن به عدم اجراء یاد کرد.

از سوی دیگر، مطابق با برخی قوانین و مقررات خاص که در ادامه این تحقیق به آنها اشاره خواهیم نمود، پاره‌ای از دعاوی با ماهیت اداری هستند که از شمول صلاحیت دیوان عدالت اداری خارج می‌باشند. دعاوی مزبور را می‌توان



(جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۹). اجرای احکام مرحله نهایی دادرسی و محل ظهور نتیجه زحمات مقامات رسیدگی کننده به اختلافات فی مابین خواهان و خوانده یا شاکی و مشتکی عنه و پایان زمان انتظار محکوم له برای رسیدن به حقیقت در همه تصمیمات و آرای قضایی است لذا از حساسیت بالایی برخوردار است (عاشق معلا، ۱۳۹۰: ۴). اگر حکم قضایی به هر دلیلی اجراء نشود می توان گفت توفیقی در دادرسی برای مدعی و برای نظام حقوقی حاصل نشده است. اجرای احکام در دو معنای عام و خاص به کار رفته است، معنای عام آن شامل اجرای حکم و دستور و قرارهای دادگاه و مراجع قضایی است و مفهوم خاص آن فقط شامل اجرای احکام قضایی است (حیاتی، ۱۳۹۰: ۱۳). قانونگذار در ماده ۲۹۹ قانون آئین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ در تعریف حکم چنین مقرر نموده است: چنانچه رأی دادگاه راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد، حکم، و در غیر این صورت قرار نامیده می شود. پس همانطور که در این ماده قانونی آمده است، رأی قطعی^۱ حکم نامیده می شود اما باید توجه نمود که منظور از رأی قطعی چه نوع رأیی می باشد؟ «حکم قطعی حکمی است که غیر قابل تجدیدنظر بوده و یا قابل تجدیدنظر بوده و در مهلت مقرر قانونی، درخواست تجدیدنظر نسبت به آن نشده و به واسطه انقضاء مهلت مزبور قطعی شده باشد و یا مرحله تجدیدنظر را سپری کرده باشد» (همان، ۱۳). ذکر این نکته لازم است که باید بین سه اصطلاح «فراغ دادرسی» و «اعتبار امر قضاوت شده» و «حاکمیت امر مختوم» تفاوت گذارد:

۱- همین که دادگاه درباره موضوعی تصمیم گرفت، از رسیدگی به آن فارغ است و دیگر حق تغییر نظر خود را ندارد، هر چند حکم غیابی باشد، در حالیکه سایر محاکم ناگزیر به پیروی از آن نیستند.

۲- ولی، آنگاه که رأی وصف «قطعی» می یابد، از «اعتبار امر قضاوت شده» استفاده می کند و هیچ دادگاهی حق استماع مجدد دعوا را ندارد (بند ۶ ماده ۸۴ ق.آ.د.م) منتها، هنوز هم اعتبار حکم موقت و ناپایدار است زیرا احتمال دارد دیوان کشور آن را نقض کند و به این اعتبار پایان دهد.

۳- در صورتی که حکم از راه های اعتراض و تجدیدنظر (پژوهش) و فرجام قابل شکایت نباشد و در زمره احکام نهایی درآید، می گویند «دعوا مختومه» است (تبصره ماده ۲۲ قانون ثبت) (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۱۶).

رأی قطعی به معنی وسیع کلمه به تصمیمی گفته می شود که یکی از مسائل مورد اختلاف دو طرف را به طور قطع حل کند، در دیوان عدالت اداری براساس صلاحیت قانونی تعریف شده برای این مرجع در حل و فصل اختلافات میان مردم و دولت، رسیدگی صورت می گیرد و این رسیدگی منجر به یک تصمیم و یا یک رأی می شود که برحسب مورد این تصمیم و رأی می تواند «دستور موقت^۲»، «رأی قطعی شعب^۳»، «رأی وحدت رویه^۴» و سایر تصمیمات و اقدامات مقتضی شود اما آنچه در این میان حائز اهمیت است آنست که برای اجرای احکام دیوان عدالت اداری می بایست رأی قطعی صادر شده باشد چرا که «قطعییت رأی از شرایط حتمی اجرای آنست» (همان، ۱۳۳). بر این مطلب ماده ۱ قانون اجرای احکام مدنی صحه گذاشته است: «هیچ حکمی از احکام دادگاه های دادگستری به موقع اجراء گذارده نمی-

شود مگر اینکه قطعی شده یا قرار اجرای موقت آن در مواردی که قانون معین می‌کند صادر شده باشد.»

تأملی بر اجرای احکام در دیوان عدالت اداری

دیوان عدالت اداری براساس صلاحیت‌های قانونی تعریف شده برای آن، چه در قانون اساسی و چه در قانون عادی (قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری) مبادرت به رسیدگی به دعاوی مطروحه در آن می‌نماید در این میان همانطور که پیشتر ذکر کردیم، این رسیدگی می‌تواند منجر به صدور یک حکم شود برای اجرای این احکام مواد قانونی مشخص وجود دارد اما نحوه اجرای این احکام باید براساس یک سری از اصول و قواعد صورت بگیرد، در امور مدنی زمانی که یک دعاوی طرح شده منجر به صدور رأی قطعی یا به اصطلاح همان حکم می‌شود براساس قواعد موجود در قانون اجرای احکام مدنی به موقع اجرا گذاشته می‌شود، برای مثال مقدمات و شرایط اجراء در دعاوی مدنی که در مواد ۱ تا ۱۱ قانون اجرای احکام مدنی آمده است و یا ترتیب اجراء و ... اما در خصوص احکام دیوان عدالت اداری باید دید که آیا قواعد حوزه اجرای احکام مدنی در خصوص آن حاکم است یا دیوان آئین اجرایی مجزا و مشخصی برای اجرای احکام خود دارد؟ چرا که براساس قانون، دیوان عدالت اداری مرجعی برای رسیدگی به برخی از دعاوی در حوزه‌ای مشخص (دعاوی حوزه حقوق عمومی) می‌باشد و این برخلاف صلاحیت‌های قانونی تعریف شده برای دادگاه‌های عمومی در دعاوی مدنی و به اصطلاح حقوقی می‌باشد، لذا لازم است ابتدا به بیان ماهیت احکام صادر شده از دیوان پرداخته و سپس به بیان شرایط و قواعد اجرای احکام در آن بپردازیم.

۱- ماهیت احکام صادره از دیوان عدالت اداری در یک جامعه که متشکل از افراد مختلف می‌باشد روابط گوناگونی در حوزه‌های مختلف میان این افراد شکل می‌گیرد. برای ایجاد نظم اجتماعی و استمرار آن برای بقاء یک جامعه و برآورده شدن نیازهای جامعه، خواه ناخواه نقش‌های افراد در جامعه متفاوت از هم بوده، عده‌ای نقش فرمانبران را ایفاء می‌کنند و عده‌ای نقش فرمانروایان، این روابط توسط قانون نظم و انسجام پیدا می‌کند تا صاحبان قدرت یا همان فرمانروایان نه تنها نتوانند از توسل به زور در اعمال حاکمیت‌شان استفاده کنند، بلکه همواره توسط قانون مهار و محدود شده باشند، روابط این چنینی که یک طرف آن مقام عمومی^۵ و طرف دیگر آن اشخاص خصوصی یا به اصطلاح همان مردم هستند در حوزه حقوق عمومی تعریف می‌شوند، حقوق عمومی ارتباط نزدیک و پیوسته‌ای با نظم عمومی یا حفظ نیازهای اساسی و مستمر جامعه دارد، بنا به یک تعریف: «حقوق عمومی، گونه‌ای از روابط اجتماعی است که میان اشخاص صاحب قدرت (فرمانروایان) و اشخاصی که از قدرت اطاعت می‌کنند (فرمانبران) برقرار می‌شود، پس بر کلیه روابط سیاسی، اداری، یا مالی موجود میان دولت (یا دستگاه‌های عمومی) و شهروندان قابل اعمال است» (آندره و پی، ۱۳۷۶: ۱۱).

به تعبیری دیگر: به باور ما، ماهیت حقوق عمومی در خصلت نابرابرطلب آن نهفته است که خود ناشی از طبیعت روابطی است که این بنا دارد، حد و نظم آن را تعیین کند. به بیان بهتر، قدرت سیاسی و اداری که رسالت آن حفظ منافع عام و از نیروی دولتی بهره‌ور است، در یک طرف معادله واقع شده و در سوی دیگر اشخاص خصوصی وجود



دارد که از منافع شخصی خود دفاع می‌کنند (قاضی، ۱۳۷۵: ۲۳).

این روابط مذکور، یعنی روابطی که در حوزه حقوق عمومی واقع می‌شود، توسط قانون اساسی و مجموعه قوانین هر کشوری تعریف و تبیین می‌شود، حدود و ثغور آن توسط قانون مشخص می‌شود و همه ارگان‌های حکومتی موظفند براساس قانون عمل کنند و تصمیم بگیرند اما طبیعی است که در مواردی قانون توسط دولت مورد تجاوز، تعدی، نقض و یا عدم توجه قرار بگیرند، لازم است که این امر مورد رسیدگی قرار بگیرد، جدای از شیوه‌های مختلف نظارتی پیش‌بینی شده در قانون، قانون اساسی برای جلوگیری از نقض حقوق مردم، در رسیدگی به شکایت‌ها و اعتراض‌های آنان از دستگاه‌های دولتی تدبیر ویژه‌ای را پیش‌بینی کرده است، دیوان عدالت اداری به عنوان یک مرجع قضایی ویژه، نقش بسزایی در خدمت‌رسانی به مردم و دفاع از حقوق آنان در برابر تعدیات احتمالی مأموران، واحدها و آئین‌نامه‌های دولتی برعهده دارد (هدایت‌نیا، ۱۳۸۲: ۳۶).

۲- قواعد و شرایط اجرای احکام دیوان عدالت اداری

دیوان عدالت اداری عالی‌ترین مرجع رسیدگی‌کننده به دعاوی حوزه عمومی است که پس از رسیدگی مبادرت به صدور حکم می‌نماید اجرای این احکام باید براساس یک سری از قواعد آئین دادرسی و اجرای احکام صورت بگیرد، حال سوال اینجاست که آیا قواعد اجرای احکام دیوان عدالت اداری همان قواعد اجرای احکام مدنی است؟ یا قواعد اجرای احکام کیفری؟ یا قواعدی خاص و بطور کلی مجزا از این دو؟ برای پاسخ به این سوال می‌بایست ابتدا به رهنمود قانون خود دیوان در این خصوص مراجعه کنیم:

اول: همانطور که پیشتر ذکر کردیم ماهیت دعاوی مطروحه در دیوان متفاوت با سایر دعاوی مطروحه در نظام قضایی ماست، در دعاوی مدنی و کیفری یک رابطه در حوزه حقوق خصوصی یا حقوق کیفری^{۱۱} اتفاق افتاده است اما در دعاوی مطروحه در دیوان یک رابطه در حوزه حقوق

همانطور که بیان شد دیوان عدالت اداری یک مرجع عالی قضایی^۷ در زمینه حقوق عمومی است (طباطبایی مؤتمنی، ۱۳۸۷: ۱۵۲)، که زمانی که جهات کنترل^۸ قضایی در حوزه حقوق عمومی اتفاق بیافتند وارد رسیدگی شده و پس از آن مبادرت به صدور رأی مقتضی می‌کند.

رأی دیوان اگر راجع به ماهیت دعوا و قاطع آن به طور جزئی یا کلی باشد، حکم، و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود،^۹ برای مثال حکم به ابطال یک تصمیم مقام اداری، یا دستور موقت و یا ... این آراء متضمن هر وضعیت حقوقی که باشد اگر به نفع شاکی صادر شده باشد باید بر علیه،

شده در مادتين ۱۰ و ۱۲ قانون ديوان نيست چرا كه اگر موارد مذكور در اين مواد جنبه حصري داشته از مفهوم مخالف متن اصلي مواد اين امر مستفاد مي‌گردد و ديگر نياز نبود تا قانونگذار با ذكر تبصره‌هايي برخي از موارد را از آن خارج كند، رويه قضايي ديوان نيز مؤيد اين امر مي‌باشد.^{۱۵}

با ذكر مطالبتي كه عنوان گرديد در مي‌يابيم كه خواهان در ديوان مي‌تواند هر كس به غير از اشخاص حقوقي حقوق عمومي باشد (و در موارد ديوان خواهان در هيأت عمومي ديوان مي‌تواند اشخاص حقوقي حقوق عمومي نيز باشد) و اما خواننده در ديوان (كه مشخص شدن آن براي ما اهميت دارد چرا كه نظر به بحث ما، حكم ديوان مي‌بايست بر عليه او صادر شود)، مي‌تواند تمامي اشخاص حقوقي حقوق عمومي باشد به غير از موارد مذكور در تبصره‌هاي مواد ۱۰ و ۱۲ قانون ديوان عدالت اداري، اين نظر موافق با اصل اصالت الظهور و اصل انصاف و عدالت و رويه قضايي^{۱۶} و دكترين حقوقي است، اما در دعاوي مدني يا كيفري اصحاب دعوا متفاوت است. لذا در حقيقت احكامي كه در ديوان صادر مي‌شود بايد بر عليه اشخاص حقوقي حقوق عمومي اجراء شود و طبيعتاً اگر حكمي بر عليه اشخاص مذكور در تبصره-هاي مواد ۱۳ و ۱۲ قانون ديوان صادر شود اين احكام قابليت اجرايي را ندارند.^{۱۷}

اما در خصوص اينكه در اجراي احكام ديوان قواعد اجراي احكام مدني حاكم است يا خير، بايد گفت كه در قانون سابق ديوان عدالت اداري در موارد متعددي به قانون آئين دادرسي مدني ارجاع داده بود؛ مواردی از قبیل: شرایط دادخواست،^{۱۸} وکالت در ديوان،^{۱۹} مقررات مربوط به ورود

عمومي مطرح مي‌شود، طبيعتاً از لحاظ اصحاب دعوا نيز متفاوت با دعاوي مدني يا كيفري مي‌باشد، در دعاوي مطروحه در ديوان عدالت اداري يكي از اصحاب دعوا الزاماً مقام عمومي است چرا كه فلسفه تأسيس ديوان رسيدگي به شكايات شهروندان عليه دولت است (محمودي، ۱۳۹۰: ۵۴). در رويه ديوان نيز شاكي، مردم يا به اصطلاح همان اشخاص حقيقي و حقوقي حقوق خصوصي بوده و مشتكي عنه نيز منحصر به دولت و مأموران دولتي مي‌باشد.^{۱۲} دعاوي و اختلافات واحدهاي دولتي عليه يكدیگر خارج از صلاحيت ديوان است. با اين توضيحات مشخص مي‌شود كه اگر چه در اصل ۱۷۰ قانون اساسي عبارت «هر كس» آمده است اما بر اساس فلسفه تأسيس ديوان و رويه قضايي آن، اشخاص حقوقي حقوق عمومي از زمره شاكيان در ديوان خارج مي‌شوند.^{۱۳} اما بايد توجه داشت كه بر اساس برخي از آراء صادره از هيأت عمومي ديوان اشخاص حقوقي حقوق عمومي نيز مي‌توانند در جايگاه شاكي بر اساس صلاحيت هيأت عمومي ديوان در ماده ۱۲ قرار بگيرند (نجابت-خواه، ۱۳۹۰: ۱۶۱-۱۵۹).

اما آيا تمامي اشخاص حقوقي حقوق عمومي مي‌توانند طرف شكايه در ديوان باشند؟ يا به عبارتي ديگر شهروندان مي‌توانند از تمامي ارگانها و دستگاه‌هاي دولتي (دولتي نه به معني صرف قوه مجريه) در مقام احقاق حق شكايه كنند؟ در جواب به اين سوال، جدای از نظرات مختلفی كه در خصوص اين مطلب وجود دارد، چه نظرات اساتيد مجرب و چه نظرات تفسيری شورای نگهبان،^{۱۴} باتوجه به ظاهر خود مواد ۱۰ و ۱۲ قانون ديوان مي‌توانيم قائل به اين امر شويم كه گستره واحدهاي دولتي محصور به موارد احصاء



قانون آئین دادرسی مدنی و قانون اجرای احکام مدنی ارجاع می‌دهد و مقرر می‌دارد: مقررات مربوط به رد دادرسی و نحوه ابلاغ اوراق، آراء و تصمیمات دیوان و وکالت و سایر موارد سکوت در این قانون به ترتیبی است که در قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) و قانون اجرای احکام مدنی مقرر شده است.

قانون اخیرالتصویب دیوان در جهت رفع این حالت سرگردانی به صراحت و روشنی گام برداشته است. لذا همانطور که بیان شد اگر نسبت به ترتیبات اجرای حکم، حکم صریحی در قانون دیوان آمده باشد طبیعتاً باید به همان عمل شود، اما در موارد سکوت، قانون آئین دادرسی مدنی و قانون اجرای احکام مدنی حاکم می‌گردند و قواعد و اصول این قوانین باید مورد توجه واقع شوند.

دوم: نسبت به شرایط اجرای احکام در دیوان عدالت اداری می‌بایست به قواعد عام آئین دادرسی مدنی و قانون اجرای احکام مدنی مراجعه کنیم یعنی ببینیم ابتدا به ساکن چه شرایطی برای اجرای احکام دیوان باید حاکم باشد تا حکم به مورد اجراء گذاشته شود در حقیقت به نوعی این قواعد مقدمه لازم و واجب برای اجرای حکم هستند:

۱- قطعیت حکم: یکی از شرایط مسلم اجرای احکام، لزوم رسیدن حکم به مرحله قطعی می‌باشد حکم قطعی حکمی است که قابل هیچ‌یک از طرق عادی شکایت نباشد (شمس، ۱۳۸۷: ۱۲۰). یا در تعریفی دیگر حکم قطعی حکمی است که غیرقابل تجدیدنظر بوده و یا قابل تجدیدنظر بوده و در مهلت مقرر قانونی، درخواست تجدیدنظر نسبت به آن نشده و به واسطه انقضای مهلت مزبور قطعی شده

ثالث، جلب ثالث، اعتراض ثالث و استماع شهادت شهود،^{۲۰} موارد رد دادرسی و نحوه ابلاغ اوراق، آراء و تصمیمات دیوان،^{۲۱} دستور توقیف و ضبط اموال شخص متخلف به درخواست ذینفع،^{۲۲} همگی از مواردی هستند که قانون دیوان به صراحت این امور را به قانون آئین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی احاله کرده بود. اما نسبت به سایر امور حادث در امر رسیدگی در دیوان، کدام آئین دادرسی حاکم است؟ پر واضح است در جایی که قانون دیوان صراحتاً حکم قضیه را مشخص کرده باشند باید به همان قانون مراجعه و براساس همان اصول و مقررات پیش رفت اما در جایی که مسأله سکوت مانده باشد، مانند آئین اجرای احکام دیوان، باید به چه قانونی مراجعه کرد؟ همانطور که می‌دانیم به عنوان یک قاعده پذیرفته شده در نظام حقوقی ما،^{۲۳} مقام قضایی نمی‌تواند به دلیل سکوت یا اجمال یا تناقض قانون از رسیدگی و صدور حکم امتناع نماید،^{۲۴} و در صورت استنکاف از احقاق حق به مجازات مقرر در قانون محکوم خواهد گردید.^{۲۵} از طرفی هم حکم صریح و روشنی هم وجود ندارد که مقام قضایی در مواجهه با چنین مسائلی باید به کدام قانون رجوع کند، باتوجه به موارد متعددی که در قانون دیوان به قانون آئین دادرسی مدنی ارجاع شده است، به نظر می‌رسد در سایر موارد نیز قواعد آئین دادرسی مدنی حاکم است هر چند این نظر خالی از اشکال نیست،^{۲۶} اما بنا به اینکه تداوم دادرسی اتفاق بیافتد چاره‌ای جزء تمسک به قوانین آئین دادرسی مدنی برای خروج از این حالت نیست.

قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۹۲، در ماده ۱۲۲ به صراحت موارد سکوت را به

است: «حکمی که موضوع آن معین نمی‌باشد قابل اجراء نمی‌باشد با این ترتیب حکم دادگاه در مورد محکوم‌له بایستی صریح و روشن باشد به نحوی که اجرای آن نیاز به توضیح دیگری نباشد.»^{۲۸} در قانون اخیرالتصویب دیوان در ماده ۱۱۷ آمده است: «چنانچه دادرس اجرای احکام دیوان، رأی شعبه دیوان را مبهم بداند، به نحوی که اجرای آن امکان نداشته باشد با ذکر مورد ابهام از شعبه صادر کننده رأی تقاضای رفع ابهام می‌نماید، نظر شعبه در خصوص رفع ابهام، برای دادرس اجرای احکام دیوان، لازم‌الاتباع است.»

۳- **ابلاغ حکم:** حکم برای اجراء می‌بایست به محکوم‌علیه، وکیل یا نماینده قانونی وی ابلاغ شده باشد، مطابق با ماده ۳۰۲ قانون آئین دادرسی مدنی: هیچ حکم یا قراری را نمی‌توان اجراء نمود مگر اینکه به صورت حضوری و یا بصورت دادنامه یا رونوشت گواهی شده آن به طرفین یا وکیل آنان ابلاغ شده باشد. همچنین ماده ۲ قانون اجرای احکام مدنی مقرر می‌دارد: احکام دادگاه‌های دادگستری وقتی به موقع اجرا گذارده می‌شود که به محکوم‌علیه یا وکیل یا قائم مقام قانونی او ابلاغ شده ... نظیر چنین حکمی در ماده ۳۴ قانون دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۸۵ آمده بود و احکام دیوان را پس از ابلاغ لازم‌الاجراء می‌دانست. در قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان مصوب ۱۳۹۲، در ماده ۱۰۷ کیله اشخاص و مراجع مذکور در ماده ۱۰ قانون مزبور را مکلف کرده است تا آراء دیوان را پس از ابلاغ به فوریت اجراء نمایند.

۴- **عدم نیاز به درخواست صدور اجرائیه:** در خصوص اجرای احکام مدنی وضع به اینگونه است که محکوم‌له برای

باشد و یا مرحله تجدیدنظر را سپری کرده باشد (حیاتی، پیشین: ۱۳). آراء صادره از شعب تجدیدنظر دیوان قطعی تلقی می‌شود^{۲۷} چرا که علی‌الاصول احکام قطعی، لازم‌الاجرا می‌باشند. در قانون اخیرالتصویب دیوان از آنجا که امکان تجدیدنظرخواهی براساس ماده ۶۵ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری از آراء شعب بدوی دیوان وجود دارد لذا رأی قطعی زمانی حاصل می‌شود که مهلت تجدیدنظرخواهی از آراء شعب بدوی سپری شده باشد یا تجدیدنظرخواهی صورت گرفته باشد و رأی شعب تجدیدنظر صادر شده باشد، البته باید توجه داشت که براساس ماده ۷۹ قانون مزبور اگر رئیس قوه قضائیه یا رئیس دیوان رأی قطعی شعب را خلاف بین شرع یا قانون تشخیص دهند پرونده برای رسیدگی ماهوی و صدور رأی به شعبه هم‌عرض ارجاع داده می‌شود رأی صادر شده در این حالت قطعی خواهد بود.

۲- **معین بودن موضوع حکم:** برای اجرای حکم لازم است که موضوع حکم مشخص و معلوم باشد برای مثال در طی دعوای مطروحه در دیوان برقراری حقوق مستمری‌بگیر از تاریخ مشخصی موضوع حکم باشد یا ابطال تصمیم یا بخشنامه یا آئین‌نامه یک مقام عمومی، ماده ۳ قانون اجرای احکام مدنی مقرر می‌دارد: «حکمی که موضوع آن معین نیست قابل اجراء نمی‌باشد» (مهاجری، ۱۳۸۰: ۲۵). همینطور در ماده ۴ قانون آئین دادرسی مدنی آمده است: «دادگاه‌ها مکلفند در مورد هر دعوا به طور خاص تعیین تکلیف نمایند و نباید به صورت عام و کلی حکم صادر کنند.» همینطور رأی شماره ۴۲۴ مورخه ۱۳۷۲/۰۷/۲۵، شعبه سوم دیوان عالی کشور که در این رابطه عنوان داشته



تداخل ضمانت اجرای قانون مجازات با قانون

دیوان عدالت اداری

در این مبحث به بیان این مطلب می‌پردازیم که از آنجا که در خصوص جرم تمبرد مأمورین دولتی از اجرای احکام دادگاه‌ها در قانون مجازات اسلامی مجازات مشخصی در نظر گرفته شده است، آیا این مجازات در خصوص استنکاف از آراء دیوان اعمال می‌گردد و به اصطلاح با مجازات مندرج در مواد ۱۱۲ و ۱۰۹ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری قابل جمع است؟ و محکوم‌علیه دیوان می‌تواند علاوه بر پیگیری اجرای حکم ورود به خواسته‌اش، مسأله را تحت عنوان جرم با استناد قانون مجازات اسلامی در دادگاه‌های عمومی پیگیری کند؟

برای پاسخ به سوالات فوق که در حقیقت بررسی تقابل ضمانت اجرای مندرج در ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی و مواد ۱۰۹ و ۱۱۲ قانون دیوان می‌باشد باید به نکات زیر توجه کنیم:

اول: قانون دیوان یک قانون خاص محسوب می‌شود و قانون مجازات اسلامی به عنوان یک قانون عام است.

دوم: اگر دادگاه‌های عمومی را صالح به رسیدگی در خصوص امتناع از اجرای احکام دیوان بدانیم، از آنجا که مجازات امتناع کنندگان از اجرای احکام دیوان در صلاحیت ذاتی دیوان است، لذا صالح دانستن دادگاه‌های عمومی در واقع مداخله دادگاه‌های عمومی در صلاحیت دیوان است.

سوم: برای ایجاد انسجام و ایجاد نظم در دعاوی مدنی، جزایی و اداری باید از اعطای صلاحیت‌های متعدد و مضاعف برای رسیدگی به موضوعات واحد اجتناب کنیم. علی‌الخصوص که پیگیری مضاعف چنین مسأله‌ای از سوی

اجرای حکم باید تقاضای صدور اجرائیه را از دادگاه نخستین بنماید،^{۲۹} اما در خصوص احکام دیوان صدور اجرائیه لازم نیست و به صرف ابلاغ به محکوم‌علیه، مطابق با ماده ۱۰۷ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری، وی موظف است مفاد حکم را به مورد اجراء بگذارد و اگر حکم را اجراء نکند به درخواست محکوم‌له شعبه صادرکننده حکم، در این مرحله، اخطار اجراء صادر می‌کند.^{۳۰} همچنین در خصوص دستور موقت با صدور دستور موقت و ابلاغ آن به طرف، دستور موقت باید اجراء شود و نیازی به صدور اجرائیه ندارد.^{۳۱}

تجربه دیوان در بحث اجرای احکام، نتیجه مأیوس‌کننده‌ای را نمایاند و این بود که عدم تمکین مسئولین از آرای دیوان البته نه با صراحت و مستقیم، بلکه ضمنی و با عذر و بهانه موجب انباشته شدن آرای اجراء نشده دیوان عدالت اداری بود (عاشق‌معلای، پیشین: ۱۰). در حقیقت اشخاص حقوقی حقوق عمومی که محکوم‌علیه رأی دیوان قرار می‌گیرد، در اکثر موارد به صورت صریح عنوان نمی‌دارد که رأی دیوان را اجراء نمی‌کنم، اما در عالم واقع در مسیر اجرای احکام، اختلال ایجاد کرده و مسأله اطاله در اجرای احکام را پدید می‌آورد. این استنکاف ضمنی و به نوعی پنهانی و زیرکانه مقام عمومی در اجرای احکام، هر چند مدلول علل روانی و رویه‌ای نیز می‌باشد، اما بخش مهمی از آن به دلیل وجود نواقص قانونی در خود قانون دیوان عدالت اداری نیز می‌باشد.

ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی، به دادگاه‌های کیفری مراجعه کند، یا دادگاه‌های کیفری این مسأله را در صلاحیت خود ندانند و با صدور قرار عدم صلاحیت، چنین مسأله‌ای را در صلاحیت اجرای احکام دیوان عدالت اداری بدانند، همین اختلاف در صلاحیت و ارسال و مراسلات، در مسیر اجراء فرد محکوم‌له را دچار اطاله مضاعف خواهد کرد. البته باید توجه داشت حکم مندرج در نظریه مشورتی مذکور، خارج از مواردی است که موضوع رسیدگی‌کننده اساساً خارج از صلاحیت رسیدگی در دیوان عدالت اداری بوده و به حکم قانونگذار از همان ابتدا می‌بایست در محاکم عمومی دادگستری رسیدگی شود. طبعاً اجرای احکام علیه اشخاص حقوقی حقوق عمومی در چنین دعاوی با استناد به ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی صورت می‌پذیرد.

ایرادات قانونی معطوف به مسأله اجرای احکام در

دیوان عدالت اداری

زمانی که محکوم‌له برای اجرای رأی خود اقدام می‌کند در مواردی در مسیر اجراء با مانع قانونی که از پیش وجود داشته است روبرو می‌شود. از طرفی اصل بر لازم‌الاجرا بودن آراء دیوان است و بنا به تصریح قانونگذار در ماده ۱۰۷ قانون دیوان فوریت در اجراء نیز مورد خواست صریح قانونگذار قرار گرفته است، مضافاً اینکه اصل فوریت در اجراء از اصول مسلم دادرسی می‌باشد، اما مواردی پیش می‌آید که در عالم واقع به دلیل وجود یک مانع قانونی، احکام دیوان قابلیت اجرایی خود را از دست می‌دهند یا در مسیر اجراء دچار اطاله می‌شوند.

شاکی در دادگاه‌های عمومی از وی وقت و انرژی زیادی را تلف خواهد کرد.

چهارم: قبول صلاحیت دو مرجع، ما را با مشکلات عملی مواجه خواهد کرد، آراء متعارض در خصوص موضوع واحد صادر خواهد شد. مضافاً اینکه برای فعل واحد ما با دو مجازات روبرو خواهیم شد و اعمال دو مجازات برای فعل واحد برخلاف قواعد حقوقی و عدل و انصاف می‌باشد (دانشور بخشایشی، ۱۳۸۷: ۲۴-۲۳).

نظریه ۷/۳۱۳۸ مورخه ۱۳۷۳/۰۵/۱۳ اداره حقوقی قوه قضائیه نیز مؤید مطالب فوق می‌باشد؛^{۳۲}

سوال- آیا استنکاف از اجرای حکم دیوان عدالت اداری مشمول ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی می‌باشد و مرتکب قابل تعقیب در مراجع قضایی عمومی است و در صورت طرح چنین شکایتی در مراجع جزائی تکلیف مرجع رسیدگی چیست؟

نظریه اداره حقوقی- مستنداً به ماده ۲۱ قانون دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۶۰، چون ضمانت‌اجرای استنکاف از اجرای احکام دیوان عدالت اداری و مرجع صدور حکم انفصال از خدمات دولتی در ماده ۲۱ قانون مذکور پیش‌بینی شده است لذا مورد سؤال، استنکاف از اجرای احکام دیوان عدالت اداری از شمول ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی خروج موضوعی دارد و مرجع رسیدگی موظف است پرونده را با صدور قرار عدم صلاحیت به مرجع صادرکننده حکم ارسال نمایند (عاشق‌معلم، پیشین: ۳۷).

باید توجه داشت که نظرات اداره حقوقی صرفاً مشورتی بوده و لازم‌الاجرا نیستند، لذا اگر محکوم‌له برای پیگیری مسأله اجرای حکم خود در خصوص اعمال مجازات مقرر در



رأساً نسبت به توقیف حساب بانکی مبادرت نماید. اما همین مکاتبات و هماهنگی‌ها در اکثر مواقع، در زمان مناسب و معقولی اتفاق نمی‌افتد و سبب اطاله در امر اجرای احکام دیوان می‌گردد. همچنین چنانچه محکوم‌علیه از فرماندهان و مسئولین نیروهای مسلح باشد و دادرسی اجرای احکام بخواهد براساس بند ۱ ماده ۱۱۱ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری، وی را احضار نماید، در این حالت نیز با مانع قانونی روبرو می‌باشد. چرا که براساس دستورالعمل نحوه احضار و جلب فرماندهان نیروهای مسلح مصوب ۱۳۸۴/۰۹/۰۱ مقام رهبری، دادرسی واحد اجرای احکام نمی‌تواند برخلاف مدلول مقررات این دستورالعمل اقدام به احضار فرماندهان نیروهای مسلح نماید و به موجب تکالیف پیش‌بینی شده برای قضات در این دستورالعمل، اجازه احضار بایستی از طریق سازمان قضایی نیروهای مسلح و با اجازه فرمانده کل قوا اخذ شود (همان، ۱۹۳). مواردی که از باب تمثیل ذکر شد، به این خاطر بود که زمانی اجرای فوری احکام دیوان در مسیر اجراء با مانع قانونی برخورد می‌کند، که امکان اجرای فوری احکام دیوان وجود ندارد. با این وجود باید اصل را بر اجرای فوری احکام گذاشته و مواردی از این دست را استثناء تلقی کنیم.^{۳۳}

در قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان مصوب ۹۲، در ماده ۱۱۵ قانونگذار این مسأله را به درستی مورد شناسایی قرار داده است و مقرر گردیده است: در مواردی که محکوم علیه در مقام اجرای احکام قطعی دیوان، به موانع قانونی استناد نماید و یا به جهتی، امکان عملی اجرای حکم نباشد و این جهات به تشخیص دادرسی اجرای احکام دیوان، موجه شناخته شود، از موارد اعاده دادرسی تلقی و پرونده به

برای مثال در خصوص دعاوی که میان یک فرد نظامی و ارگان محل خدمت وی رخ می‌دهد، اگر حکم به نفع وی صادر شود و آن سازمان موردنظر که محکوم‌علیه پرونده می‌باشد از اجرای رأی امتناع کند، در این حالت اجرای احکام دیوان برای پیگیری و اجرای چنین حکمی با مانع قانونی روبرو می‌باشد، چرا که بر حسب بخشنامه شماره ۱/۸۸/۶/۱-۱/۸۶/۶۱۰۱ ریاست قوه قضائیه توقیف حساب نیروهای مسلح بدون هماهنگی با ستاد کل نیروهای مسلح منع شده است، فلذا دادرسی مجری حکم نمی‌تواند برخلاف بخشنامه مزبور مبادرت به دستور توقیف حساب بانکی نماید و چنانچه دادرسی مجری حکم قائل بر این باشد که بخشنامه به لحاظ مغایرت مدلول آن با بند ۲ ماده ۱۱۱ قانون دیوان تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری لازم‌الاتباع نبوده و در مقام تعارض بین قانون و بخشنامه، قانون ملاک اقدام است، اما از آنجایی که منشأ صدور این بخشنامه با اجازه ولایت فقیه و با پیشنهاد ریاست ستاد کل نیروهای مسلح صورت پذیرفته، براساس اصل ۵۷ قانون اساسی و وحدت ملاک مواد ۱۹۹ قانون استخدام ارتش جمهوری اسلامی ایران و ماده ۲۲۸ قانون استخدام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و ماده ۲۱۲ قانون استخدام نیروهای انتظامی لازم‌الرعايه بوده و می‌توان اینطور برداشت کرد که مفاد این بخشنامه مغایرتی با بند مذکور نداشته و صرفاً توقیف حساب منوط به هماهنگی با ستاد کل نیروهای مسلح شده است (دلوری، پیشین: ۱۹۹).

بدیهی است چنانچه این ستاد از پاسخگویی به خواسته مقام قضایی از جهت هماهنگی امتناع نماید، دادرسی مجری حکم به تکلیف مقرر در بخشنامه عمل نموده و مجاز است

رأی یا قرار صادر شده در این مرحله قطعی است. همانطور که در این ماده مقرر شده است تشخیص جهات عدم امکان عملی اجرای حکم یا موانع قانونی با دادرس اجرای احکام دیوان است و وظیفه وی است که اجازه ندهد دستگاه‌ها از این قانون سوء استفاده کنند.

عدم تمایل مقامات عمومی به اجرای احکام

گاه پیش می‌آید که با وجود شرایط مناسب برای اجرای احکام دیوان، باز هم مقام عمومی از اجرای این آراء سر باز می‌زند و به عبارتی برای اجراء این آراء از خود تمایلی نشان نمی‌دهد، بلکه همواره سعی بر این دارد که با ایجاد اختلال، در امر اجرای فوری آراء خلل وارد ساخته یا اجرای آن را اساساً منتفی سازد. این علل که از جانب محکوم علیه وجود دارد می‌تواند علل اجتماعی-فرهنگی و یا علل سیاسی باشد، توضیح آنکه؛ در جامعه ما همان معضل کلی عدم احترام به قانون وجود دارد، این ضعف را ما در اجرای آراء دیوان هم می‌بینیم، چرا که مدیرانی که باید آراء دیوان را اجراء کنند هم شهروندان این جامعه هستند و اینها هم فقدان روحیه احترام به قانون را دارند. در پاره‌ای از موارد استتکاف مقام عمومی از اجرای آراء ریشه سیاسی دارد و به نظر می‌رسد در دستگاه‌های اجرایی ما اراده سیاسی لازم برای اجراء آراء دیوان شکل نگرفته باشد.^{۳۴}

مسأله عدم احترام و تمکین از قانون همواره در ایران به اشکال مختلفی وجود داشته و دارد، از مشیرالدوله نقل است که گفت: اگر قانون اساسی به نفع ملت نباشد آن را زیر پا خواهم گذاشت. همین سخن را مصدق هنگام تعطیل کردن مجلس زد و این نشانی از وجود یک سنت دیرپای

قانون‌گریزی در ایران است (مرادخانی، ۱۳۹۰: ۱۸۱). متأسفانه مسأله قانون‌گریزی در این برهه زمانی که ما در آن هستیم نیز به چشم می‌خورد. در رأی معروف هیأت عمومی دیوان در خصوص ابطال انتصاب آقای سعید مرتضوی به عنوان مدیرکل صندوق تأمین اجتماعی که با استتکاف عملی از سوی وی مواجه و در نهایت به استیضاح وزیر کار منجر شد، مسأله قانون‌گریزی مسئولان اجرایی ما کاملاً به وضوح آشکار گردید. اگر در جامعه‌ای عالی‌ترین مسئول اجرایی کشور، رأی قضایی را که در چارچوب قانون صادر و ابلاغ شده است، به سخره گرفته، مورد بی‌اعتنایی قرار دهد و قانون را دور بزند، دیگر از بدنه آن مجموعه و عموم مردم چگونه می‌توان انتظار داشت که در برابر رأی قاضی تمکین کنند. اگر رأی قضایی اشکال دارد و به آن اعتراض دارید، راه اعتراض و رفع اشکال آن در قانون پیش‌بینی شده است. ما در دیوان عدالت اداری نشان داده‌ایم که اعتراض به رأی اشتباه را هم در شعبه و هم در هیأت عمومی مورد توجه قرار می‌دهیم. اگر رأی را دارای اشکال می‌دانید، آن را به صورت قانونی اعلام کنید تا رسیدگی کنیم. اما اگر رأی مشکلی ندارد و نمی‌توانید اشکال قانونی به آن بگیرید، چرا نسبت به آن تمکین نمی‌کنید و رأی قاضی را با دور زدن قانون به سخره می‌گیرید؟^{۳۵} اظهارات صریح و مشخص ریاست وقت دیوان عدالت اداری حاکی از وضعیت روشن و آشکار پیش آمده در خصوص مسأله قانون‌گریزی از سوی مقام عمومی و عدم تمکین وی به اجرای آراء قضایی است.^{۳۶}



باشند» (کدخدایی و جواهری تهرانی، ۱۳۹۱: ۱۶۸). همچنین ایشان در خصوص عدم تمکین و بی‌اعتنایی بخشهایی از نیروهای مسلح به قوانین و آراء محاکم قضائی فرمودند: احکام قضائی باید اجراء گردد و اگر اعتراضی به حکم هست، از راه‌های قانونی در جهت تصحیح و اصلاح اقدام شود و هیچ مقاومتی در برابر احکام صادره قضائی از نیروهای مسلح دیده نشود (امینی کرمانشاهی، ۱۳۸۷: ۹۱).

مسأله عدم تبعیت مقامات اداری از آراء دادگاه، متأسفانه در اغلب نظام‌های حقوقی ملی اروپا پدیده ناشناخته‌ای نیست. البته باید تأکید کرد که گاه و بی‌گاه عدم تبعیت از رأی قضایی ناشی از بروز مشکلات واقعی است، از قبیل تغییر در مقدمات و فروض واقعی که به اعتراض به اقدام اداری منجر شده است، عدم آگاهی مقام اداری از نحوه چگونگی اجرای رأی، عدم کفایت منابع اداره برای اجرای رأی، تغییر در صلاحیت سازمان اداری یا ملاحظات مربوط به منافع قانونی اشخاص ثالث که از اجرای رأی متأثر شده‌اند. در کشورهای اروپایی برای برخورد با این نوع مشکلات تدابیر قانونی مشخص اندیشیده‌اند از قبیل اعمال تنبیهات انضباطی یا مجازات‌های کیفری علیه کارکنان دولت، یا در صورت ضرورت، جریمه‌های مالی علیه سازمان دولتی در صورت تأخیر در اجرای رأی قضایی یا تعیین مهلت برای اجرای آراء قضایی که پس از انقضای این مهلت، دادگاه اجرای رأی صادره را با استفاده از دیگر سازمان‌های اداری یا مأموران ویژه دنبال می‌کند (هداوند، ۱۳۹۰: ۵۲۸-۵۲۷).

البته گاه ممکن است اختلال در اجرای حکم ناشی از عدم امکان مادی برای اجرای حکم دادگاه باشد اما مسأله عدم اجرای حکم یا اجرای آن با تأخیر آن نباید ناشی از قصد عمد

منظور رسیدگی به این جهات به شعبه صادر کننده رأی قطعی ارجاع می‌گردد. شعبه مزبور در صورت تأیید وجود مانع قانونی و یا عدم امکان اجرای حکم، رأی مقتضی به جبران خسارت و یا تعیین جایگزین محکوم به صادر می‌نماید. در غیر این صورت قرار رد صادر و پرونده برای ادامه عملیات اجرائی به واحد اجرای احکام دیوان اعاده می‌شود. در هر جامعه که زمامداران مقامی فوق قانون برای خود قائل شوند، و با تمسک به آن از قانون تمکین نکنند، نه تنها با دست خود سیطره و ابهت قانون را در هم می‌شکنند و اعتبار آن را در انظار از بین می‌برند، بلکه روابط منظم سیاسی را نیز دچار اختلال نموده و امنیت خاطر جامعه را سلب می‌کنند. در بسیاری از کشورهای نو استقلال و حتی انقلابی، زمامداران با مستمسک قرار دادن اعتماد عمومی، پا را فراتر از قانون می‌نهند و به تدریج به موقعیتی مافوق و بلامنزاع دست می‌یابند و بدین وسیله، زمینه را برای استبداد و خودمجوری و بالاخره انحصارطلبی فراهم می‌سازند (هاشمی، ۱۳۷۷: ۸۰). در ضرورت و وجوب اینکه همگان علی‌الخصوص مسئولان کشور باید در برابر قانون و آراء قضایی که منبعث از قانون هستند، مطیع باشند می‌توان به فرمایشات مقام رهبری اشاره کرد. معظم‌له معتقد هستند: «رهبر هم باید از قانون تبعیت کند. برخی گمان می‌کنند ولایت مطلقه فقیه که در قانون اساسی آمده، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کاری که بخواهد می‌تواند انجام دهد! معنای ولایت مطلقه فقیه این نیست. رهبری بایستی تمامی قوانین را اجراء کند و به آن‌ها احترام بگذارد ... رهبر، رئیس‌جمهور، وزرا و نمایندگان، همه در مقابل قانون تسلیم‌اند و باید تسلیم

عام دیوان عدالت اداری در رسیدگی به دعاوی با ماهیت اداری، طبعاً میزان احکام صادره علیه اشخاص حقوقی حقوق عمومی از این مرجع عالی قضایی بیشتر بوده، فلذا محوریت بررسی ما در مسأله اجرای احکام علیه اشخاص حقوقی عمومی معطوف به سازوکارهای اجرایی در این مرجع قرار گرفت. تبعیت مقام عمومی از قانون یک اصل می باشد اما مواردی پیش می آید که این اصل از سوی مقام عمومی نقض می شود. در حالی که جهات کنترل قضایی برای دیوان شکل گیرد این مرجع وارد رسیدگی شده و مبادرت به صدور حکم مقتضی می نماید. حال با اجرای احکام دیوان است که موارد نقض اصل قانونمندی برطرف شده و این اصل در عالم واقع اعمال می گردد.

اگرچه علل مربوط به خود ساختار دیوان از قبیل بالا بودن حجم پرونده های اجرایی به اداره اجرای احکام و همچنین کم بودن شعب اجرای احکام که وظیفه مستقیم پیگیری امر اجرای احکام را بر عهده دارند، نیز می تواند در به وجود آمدن مسأله اطاله در اجرای احکام مؤثر باشد. با این وجود در مواردی پیش می آید که پدید آمدن مسأله اطاله در اجرای احکام به دلیل برخی اشتباهات رویه ای از سوی قضات و یا خود محکوم له می باشد. که با اتخاذ رویه های نادرست، ناخواسته سبب طولانی شدن پروسه اجرایی احکام می شوند. نواقص و خلأهای قانونی و ایرادات ساختاری و همچنین اشتباهات رویه ای موجب این می شوند که آراء دیوان نتوانند به فوریت یا حداقل در فرصت مناسب و معقولی اجراء شوند. اما اگر پشتوانه این احکام مطالبات و خواست افکار عمومی باشد که با استفاده از ظرفیت های قانونی موجود، اجرای احکام این مرجع مدافع حق ها و

مقام عمومی در ایجاد این حالت باشد. ویژگی قابل توجه حقوق اداری فرانسه این است که تصمیمات دادگاه های اداری عموماً بدون نیاز به هیچ تهدید و زور، اطاعت و اجراء می شود و کسی تصور مقاومت در برابر آن را ندارد (آقایی، ۱۳۸۹: ۲۱۸). قانونگذار ما در قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۹۲، در ماده ۱۵ قانون مزبور مسأله عدم اجرای احکام به دلیل وجود موانع قانونی و عدم امکان عملی اجرای احکام، مورد توجه قرار گرفته است، اما این در حالی است که وجود مانع قانونی یا عدم امکان اجرای حکم نباید ناشی از قصد و فعل مقام عمومی محکوم علیه پرونده باشد.

نتیجه گیری

اجرای احکام مرحله نهایی دادرسی و محل ظهور نتیجه زحمات مقامات رسیدگی کننده به اختلافات فی مابین خواهان و خوانده یا شاکی و مشتکی عنه و پایان زمان انتظار محکوم له برای رسیدن به حقیقت در همه تصمیمات و آراء قضایی است، بر همین اساس اگر حکم قضایی به هر دلیل اجراء نشود می توان ادعان داشت توفیقی در دادرسی برای مدعی و برای نظام حقوقی حاصل نشده است. اجرای احکام در حقیقت ضامن ضمانت اجراءهای هنجارهای حقوقی می باشد. هنجارهای حقوقی که در مجموعه قوانین و مقررات موضوعه کشور مدون شده اند. به طور کلی اجرای احکام علیه اشخاص حقوقی عمومی را می توان از دو مجرای بررسی روند اجرایی احکام علیه اشخاص مزبور در دیوان عدالت اداری و محاکم عمومی دادگستری مورد بررسی قرار داد. با این وجود به دلیل پیش بینی صلاحیت



حقوق عمومی حاکم بر رسیدگی‌های دیوان عدالت اداری، اداره کل پژوهش دیوان عدالت اداری، شماره اول، ۱۳۸۸، ۱۳-۹.

^۸ «براساس قانون دیوان عدالت اداری، جهات کنترل قضایی در نظام حقوقی ایران عبارتند از:

(الف) مخالفت با قانون؛

(ب) صلاحیت نداشتن مرجع مربوطه؛

(ج) تجاوز از اختیارات؛

(د) سوء استفاده از اختیارات؛

(ه) تخلف در اجرای قوانین و مقررات؛ و

(و) خودداری از انجام وظایف.»

نجابت خواه، مرتضی، مفهوم سوء استفاده از اختیارات در نظام حقوقی کامن‌لا، حقوق و مصلحت، شماره پنجم، ۱۳۸۸، ۸۹.

^۹ مستفاد از ماده ۲۹۹ قانون آئین دادرسی مدنی.

^{۱۰} مستفاد از ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی.

^{۱۱} هر چند که در برخی مواد قانون مجازات اسلامی در خصوص اعمال خلاف قانون دولت-برای مثال ماده ۵۷۶- مجازات تعیین شده است اما به نظر می‌رسد این مجازات از باب مسئولیت کیفری یک مقام دولتی باشد چرا که طرح مسئولیت کیفری دولت در عمل اتفاق نمی‌افتد، برای مطالعه بیشتر ر.ک؛ باقرزاده، محمدرضا، بحثی درباره مسئولیت کیفری دولت، نشریه معرفت، شماره ۳۶، مهر و آبان ۱۳۷۹، ۵۱-۴۳.

^{۱۲} ر.ک به رأی وحدت رویه شماره‌های ۳۷، ۳۸ و ۳۹ مورخ ۱۳۶۸ هیأت عمومی دیوان عدالت اداری.

^{۱۳} در تبصره ۲ ماده ۴۳ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان آمده است: «در صورتی که طرف شکایت شخص حقیقی یا نماینده شخص حقوقی باشد...» در ماده فوق‌الذکر شخص حقیقی می‌تواند به عنوان متشاکی قرار بگیرد این امر برخلاف رویه‌های شناخته شده در دیوان و ساختار صلاحیتی آن است، چرا که هر یک از مسئولان یا مأموران دولتی، تنها بنابر شخصیت حقوقی خود، متصدی انجام اعمال اداری محول شده قانونی‌اند و شخصیت حقیقی برای آنها در اینجا اساساً مطرح نمی‌شود، مگر اینکه قائل به این باشیم که از آنجا که قانونگذار کار غیرحکیمانه نمی‌کند منظور از شخص حقیقی فرد یا مقامی است که مشخصاً طرف شکایت در دیوان واقع شده است مثلاً شکایت از یک تصمیم اداری خلاف قانون یک وزیر یا شکایت از یک مقام

آزادی‌های شهروندی را از دولت مطالبه کنند و همچنین مقامات عمومی با حسن نیت خودشان خواهان اجرای احکام دیوان باشند و در مسیر اجراء عامدانه خلل وارد نسازند، می‌توان بخشی از نواقص و خلأهای قانونی و ساختاری را نادیده انگاشت و به اجرای مؤثر احکام دیوان در مدت زمان مناسب و معقول امیدوار بود.

پی‌نوشت

^۱ در حقوق فرانسه مقصود از رأی قطعی (jugement définitif) و رأی نهایی حکمی است که از راه‌های عادی نتوان بر آن اعتراض کرد. ر.ک: الکس ویل، حقوق مدنی، مقدمه عمومی، ش ۴۲۱.

^۲ ماده ۳۴ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲.

^۳ ماده ۳ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲.

^۴ ماده ۹۰ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲.

^۵ مقام عمومی (قدرت عمومی) اعم از دولت به عنوان بزرگترین شخصیت حقوق عمومی در کشور و دیگر اشخاص حقوقی عمومی از قبیل نهادهای محلی، مؤسسات عمومی و... می‌باشد. ر.ک به امامی، محمد و استوار سنگری، کوروش، حقوق اداری، جلد اول، تهران: انتشارات میزان، چاپ دهم، ۱۳۸۹، ۲۱-۲۲.

^۶ رأی مطالعه در خصوص مفهوم دولت. ر.ک. دکتر کورش استوار سنگری، مفهوم دولت در اصول ۱۷۰ و ۱۷۳ قانون اساسی و انعکاس آن در صلاحیت‌های دیوان عدالت اداری، مجموعه مقالات همایش دیوان عدالت اداری: صلاحیت قضایی و دادرسی اداری، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، اول، ۱۳۸۸، ۲۸۴-۲۶۷.

^۷ برای مطالعه بیشتر در خصوص اینکه دیوان عدالت اداری مرجعی قضایی است یا اداری ر.ک به؛ محمودی، جواد، بررسی تحلیلی دادرسی اداری در حقوق ایران، انتشارات جنگل، اول، ۱۳۹۰، صص ۴۰-۴۶. همچنین ر.ک به؛ امیر ارجمند، اردشیر، نشست علمی اصول

دیوان)، اما چنین امری برای محکوم علیه حق استنکاف از اجرا را ایجاد نمی‌کند، چراکه با توجه به ماده ۸ قانون آئین دادرسی مدنی حتی اگر حکم از مرجع غیر صالح هم صادر شده باشد در صورت قطعیت، مسؤل اجرا نمی‌تواند از اجرای حکم به دلیل صدور آن از مرجع غیر صالح از اجرای حکم استنکاف کند.

^{۱۸} تبصره ۳ ماده ۲۱ قانون دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۸۵.

^{۱۹} ماده ۲۳ قانون دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۸۵.

^{۲۰} ماده ۲۹ قانون دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۸۵.

^{۲۱} ماده ۳۳ قانون دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۸۵.

^{۲۲} بند ۳ ماده ۳۶ قانون دیوان عدالت اداری مصوب سال ۱۳۸۵.

^{۲۳} اصل ۱۶۷ قانون اساسی به عنوان یکی از اصول حاکم بر دادرسی، حاوی قاعده ای است که به «ممنوع بودن امتناع از رسیدگی» مشهور است، مطابق این اصل «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقص یا اجمال یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد.»

^{۲۴} اصل ۱۶۷ قانون اساسی و همچنین ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی.

^{۲۵} ماده ۵۹۷ قانون مجازات اسلامی در این خصوص مقرر می‌دارد: «هریک از مقامات قضائی که شکایت و تظلمی مطابق شرایط قانونی نزد آنها برده شود و با وجود این که رسیدگی به آنها از وظایف آنان بوده به هر عذر و بهانه اگرچه به عذر سکوت یا اجمال یا تناقض قانون از قبول شکایت یا رسیدگی به آن امتناع کند یا صدور حکم را بر خلاف قانون به تأخیر اندازد یا برخلاف صریح قانون رفتار کند دفعه اول از شش ماه تا یکسال و در صورت تکرار به انفضال از شغل قضائی محکوم می‌شود و در هر صورت به تأدیه خسارات وارده نیز محکوم خواهد شد.»

^{۲۶} «اگر آئین دادرسی در دیوان عدالت همان دادرسی است که در دادگاه‌های مدنی و حقوقی انجام می‌شود خوب آئین دادرسی مدنی است اگر دادرسی ما متفاوت با رسیدگی‌های دادگاه‌های حقوقی است، پس آئین دادرسی جداگانه نیاز داریم (این) نشان می‌دهد که نحوه

عمومی به دلیل یک صدور دستور خارج از صلاحیت، اما پذیرش چنین مطلبی باز هم به سختی صورت می‌گیرد چرا که شخصیت مقام عمومی و اداری در حقیقت شخصیت مستقل و مجزایی نیست بلکه همه این اشخاص جزء شخصیت حقوقی حقوق عمومی هستند.

^{۱۴} برای مثال نظریه تفسیری شماره ۸۳/۳۰/۹۳۷۸ مورخ ۱۳۸۳/۱۰/۲۱ شورای نگهبان: عطف به نامه شماره ۱/۸۳/۱۱۸۷۰ مورخ ۱۳۸۳/۰۸/۲۸: بدینوسیله نظریه تفسیری شورای نگهبان از اصل ۱۷۰ قانون اساسی بشرح ذیل اعلام می‌گردد: با توجه به قرینه قوه مجریه در قسمت اخیر اصل یکصد و هفتادم قانون اساسی مقصود از تعبیر دولتی در این اصل قوه مجریه است.

^{۱۵} برای مثال آراء وحدت رویه: شماره ۷۶ مورخ ۱۳۶۵/۰۹/۱۰ هیأت عمومی دیوان؛ همان، رأی شماره ۱۶۱ مورخ ۱۳۷۰/۱۲/۱۳؛ همان، رأی شماره ۴ مورخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۷؛ همان، رأی شماره ۱۹۰ مورخ ۱۳۷۳/۰۹/۱۹؛ رأی شماره ۱۹۰ مورخ ۱۳۶۳/۰۲/۲۶ شعبه ۶ دیوان، رأی وحدت رویه شماره ۴۷ مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۱۷ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و آراء صادره دیگری که نشان از حصری نبودن مراجع مذکور در مواد دیوان دارند.

^{۱۶} رویه عملی دیوان نشان از گسترش نظارت این مرجع بر تصمیمات و مقررات نهادهای دولتی خارج از قوه مجریه می‌باشد، برای مثال ابطال مقررات سازمانهایی مانند سازمان ثبت اسناد و املاک کشور و شورای عالی قضایی که وابسته به قوه قضائیه می‌باشند؛ آرای هیأت عمومی دیوان عدالت اداری به شماره ۸۸-۸۷ مورخ ۱۳۶۹/۰۳/۲۹ در ابطال بخشنامه ۲/۱۶۴۳ مورخ ۱۳۵۴/۰۲/۰۸ و رأی شماره ۷۵-۷۵ مورخ ۱۳۶۷/۰۹/۱۵ در ابطال بند ۷۷ مجموعه بخشنامه های ثبتی و رأی شماره ۶ مورخ ۱۳۷۱/۰۱/۲۵ در ابطال ماده ۱۷۶ آئین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الجرا مصوب ۱۳۵۵/۰۴/۰۶ متعلق به سازمان ثبت اسناد و املاک کشور. علاوه بر این موارد، هیأت عمومی دیوان طی رأی شماره ۴۸-۴۷-۴۶ مورخ ۱۳۶۷/۰۳/۱۶، بخشنامه شورای عالی قضایی را به دلیل مخالفت با قانون ابطال نمود.

^{۱۷} هر چند که بدو اگر دیوان صلاحیت رسیدگی به پرونده ای را نداشته باشد با صدور قرار عدم صلاحیت و قطعیت آن پرونده را به مرجع صالح ارسال می‌دارد (ماده ۴۸ قانون تشکیلات و آئین دادرسی

مطالعه بیشتر در این خصوص ر.ک: سلطانی، حسن، اثر شکایت از احکام بر اجرای احکام، انتشارات جنگل، چاپ اول، ۱۳۹۲، ۷۹-۵۰.

^{۳۴} اظهارات دکتر رفیعی در نشست تخصصی استنفاف از اجرای آرای دیوان عدالت اداری، پژوهشکده حقوق عمومی و بین‌الملل پژوهشگاه قوه قضائیه، یکشنبه مورخ ۱۶ تیر ماه ۱۳۹۲، سالن کنفرانس معاونت آموزش و تحقیقات.

^{۳۵} اظهارات ریاست وقت دیوان عدالت اداری پیرامون پرونده سعید مرتضوی؛ برگرفته از سایت دیوان عدالت اداری به نشانی:

<http://www.divan-edalat.ir/show.php?page=news&id=228>

^{۳۶} «در دولت گذشته شاهد یکسری قانون‌شکنی و قانون‌گریزی‌ها بوده‌ایم که امیدواریم با تدبیر رئیس جمهور جدید، نسبت به تصمیمات خلاف قانونی که گرفته شده، بازنگری شود.» اظهارات ریاست وقت دیوان عدالت اداری برگرفته از سایت دیوان عدالت اداری.

<http://www.divan-edalat.ir/show.php?page=news&id=268>

فهرست منابع

- ۱- استوار سنگری، کوروش (۱۳۸۸)، «مفهوم دولت در اصول ۱۷۰ و ۱۷۳ قانون اساسی و انعکاس آن در صلاحیت‌های دیوان عدالت اداری»، مجموعه مقالات همایش دیوان عدالت اداری: صلاحیت قضایی و دادرسی اداری، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، چاپ اول.
- ۲- آقای، محاله (۱۳۸۹)، بررسی تطبیقی آئین دادرسی دیوان عدالت اداری ایران و شورای دولتی فرانسه، چاپ اول، تهران: انتشارات جنگل.
- ۳- آندره دومیشل و پی‌یر لالو می‌یر (۱۳۷۶)، حقوق عمومی، مترجم: ابوالفضل قاضی، تهران: نشر دادگستر.
- ۴- امامی، محمد و استوارسنگری، کوروش (۱۳۸۹)، حقوق اداری، جلد اول، تهران: انتشارات میزان.

دادرسی در دیوان متفاوت از دادرسی در مراجع حقوقی است. دلیل اینکه الان به این سمت رفتیم که یک آئین دادرسی جداگانه‌ای داشته باشیم این است که حقوق عمومی و رسیدگی در حقوق عمومی ویژگی‌های متفاوت از دادرسی‌های حقوقی دارد...» ر.ک به نشست علمی اصول حقوق عمومی حاکم بر رسیدگی‌های دیوان عدالت اداری، به اهتمام معاونت آموزشی و پژوهشی دیوان عدالت اداری.

^{۲۷} ماده ۳ قانون تشکیلات و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲.

^{۲۸} یکی از جمله شرایط اقامه دعوا معلوم بودن خواسته و منجز بودن آن است. و اگر اصولاً این شرط رعایت نشود دادگاه نباید به آن دعوی ترتیب اثر دهد چرا که در این صورت دادگاه نمی‌تواند مبادرت به انشاء رأی نماید که معلوم و معین باشد لذا معین بودن محکوم به شرط رأی قابل اجرایی است که دادگاه باید آن را رعایت کند.

^{۲۹} ماده ۴ قانون اجرای احکام مدنی: «اجرای حکم با صدور اجرائیه به عمل می‌آید مگر اینکه در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد، در مواردی که حکم دادگاه جنبه اعلامی داشته و مستلزم انجام عملی از طرف محکوم‌علیه نیست از قبیل اعلام اصالت یا بطلان سند، اجرائیه صادر نمی‌شود. همچنین در مواردی که سازمانها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت طرف دعوی نبوده ولی اجرای حکم باید به وسیله آنها صورت گیرد صدور اجرائیه لازم نیست و سازمانها و مؤسسات مزبور مکلفند به دستور دادگاه حکم را اجرا کنند.» ماده ۵ قانون اجرای احکام مدنی: «صدور اجرائیه با دادگاه نخستین است.»

^{۳۰} رویه عملی دیوان در اولین اقدام برای اعمال مادتين ۱۰۷ و ۱۰۸.

^{۳۱} مضمون نظریه شماره ۷/۱۷۱۷ مورخ ۱۳۵۷/۰۳/۲۸ اداره حقوقی قوه قضائیه.

^{۳۲} برای دیدن نظر مخالف ر.ک به؛ دلاوری، محمدرضا، شرح و تحلیل قانون دیوان عدالت اداری، چاپ اول، تهران: انتشارات جنگل، ۱۳۹۰، ۲۱۹-۲۱۶.

^{۳۳} قاعده عدم تأخیر در اجرای حکم در مواد مختلف قانونی از جمله صدر ماده ۳۸۶ قانون آئین دادرسی مدنی مورد توجه قانونگذار قرار گرفته است و البته استثنائی را بر این قاعده مترتب می‌داند. برای



- ۵- امیر ارجمند، اردشیر (۱۳۸۸)، نشست علمی اصول حقوق عمومی حاکم بر رسیدگی‌های دیوان عدالت اداری، تهران: اداره کل پژوهش دیوان عدالت اداری.
- ۶- امینی کرمانشاهی، محمود (۱۳۸۷)، قانون و آئین دادرسی دیوان عدالت اداری، چاپ اول، تهران: انتشارات نویسندگان.
- ۷- باقرزاده، محمدرضا (۱۳۷۹)، «بحثی درباره مسولیت کیفری دولت»، نشریه معرفت، شماره ۳۶.
- ۸- بهرامی، بهرام (۱۳۹۲)، اجرای احکام مدنی، تهران: انتشارات نگاه بهینه.
- ۹- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، ترمینولوژی حقوق، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات گنج دانش.
- ۱۰- جمعی از نویسندگان (۱۳۸۸)، نشست علمی اصول حقوق عمومی حاکم بر رسیدگی‌های دیوان عدالت اداری، تهران: به اهتمام معاونت آموزشی و پژوهشی دیوان عدالت اداری.
- ۱۱- حیاتی، علی‌عباس (۱۳۹۰)، اجرای احکام مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران: انتشارات میزان.
- ۱۲- خلیلی، اصغر (۱۳۹۰)، «مفهوم‌شناسی واژه حکم در فقه سیاسی»، فصلنامه حکومت اسلامی، سال شانزدهم، شماره دوم.
- ۱۳- دانشوربخشایشی، عیسی (۱۳۸۷)، «بررسی تقابل بین ماده ۲۱ قانون دیوان عدالت اداری و ماده ۵۷۶ قانون مجازات اسلامی»، ماهنامه دادرسی، شماره ۶۹.
- ۱۴- دلاوری، محمدرضا (۱۳۹۰)، شرح و تحلیل قانون دیوان عدالت اداری، چاپ اول، تهران: انتشارات جنگل.
- ۱۵- سلطانی، حسن (۱۳۹۰)، اثر شکایت از احکام بر اجرای احکام، تهران: انتشارات جنگل.
- ۱۶- شمس، عبدالله (۱۳۸۷)، آئین دادرسی مدنی، تهران: انتشارات دراک.
- ۱۷- طباطبائی مؤتمنی، منوچهر (۱۳۸۷)، حقوق اداری تطبیقی، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۸- عاشق معلا، فرخنده (۱۳۹۰)، اجرای احکام دیوان عدالت اداری، تهران: انتشارات جنگل جاودانه.
- ۱۹- قاضی، ابوالفضل (۱۳۷۵)، گفتارهایی در حقوق عمومی، تهران: نشر دادگستر.
- ۲۰- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۹)، اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی، تهران: انتشارات میزان.
- ۲۱- کدخدایی، عباسعلی و جواهری‌تهرانی، محمد (۱۳۹۱)، حاکمیت قانون و ولایت مطلقه فقیه، تهران: نشر دادگستر.
- ۲۲- محمودی، جواد (۱۳۹۰)، بررسی تحلیلی دادرسی اداری در حقوق ایران، تهران: انتشارات جنگل.
- ۲۳- مرادخانی، فردین (۱۳۹۰)، «تأملی در ناکارآمدی دیوان عدالت اداری»، نشریه حقوق اساسی، شماره پانزدهم.
- ۲۴- مهاجری، علی (۱۳۸۰)، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، جلد اول، تهران: انتشارات گنج دانش.
- ۲۵- نجابت‌خواه، مرتضی (۱۳۸۸)، «مفهوم سوء استفاده از اختیارات در نظام حقوقی کامن‌لا»، نشریه حقوق و مصلحت، شماره پنجم.
- ۲۶- نجابت‌خواه، مرتضی (۱۳۹۰)، قانون دیوان عدالت اداری در نظم حقوقی کنونی، تهران: انتشارات جنگل.
- ۲۷- هاشمی، محمد (۱۳۷۷)، «جامعه مدنی و نظام سیاسی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۳ و ۲۴.
- ۲۸- هداوند، مهدی (۱۳۹۰)، حقوق اداری تطبیقی، جلد دوم، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۹- هدایت‌نیا، فرج‌اله (۱۳۸۲)، «جایگاه دیوان عدالت اداری در رسیدگی به شکایات مردم از دستگاه‌های دولتی»، رواق اندیشه، شماره ۱۹.